

- ادامه نقد نظریات آقای سروش
- برداشت غیر مستقیم نفی معجزات
- برداشتهای نادرست ایشان از قرآن
- برداشتهای صوفیانه از حدیث قرب نوافل
- زیر سوال رفتن و نهایتاً لزوم نفی انبیاء، اوامر و نواهی خدا، قوانین و معجزات با قبول نظریه ایشان
- ادامه شرح سیاق آیات ۵۱ - ۵۳
- انواع تکلم خدا با بشر
- دو نظریه در باب معنای واژه روح در آیه ۵۲

"بسم الله الرحمن الرحيم و بهی نستعین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله طیبین و طاهرین"

امروز جلسه ۴۷ المیزان در خدمت تون هستیم، با مباحثی از وحی در خلال آیات انتهایی سوره شوری و مباحثی از بنی اسرائیل ان شا الله.

### ادامه نقد نظریات آقای سروش

من بحث رو تا اونجا بردم که سه تا نظریه سروش رو گفتم، سه تا دیدگاه داشت:

دیدگاه اول: وحی یک تجربه دینی است و یک تجربه دینی پیامبرانه است و این نظریه در واقع یک جورایی از نصر حامد ابوزید و همچنین نظریه بعدش رو از این اندیشمند گرفته البته به ظاهر اندیشمند قرآنی، که یک اندیشمند مصری هست. ابوزید گفتیم که عنصر تاریخ رو در شکل گیری شخصیت پیامبر دخالت میده و زمان و مکان و تاریخ هر سه اثرگذار هستند روی شخصیت پیامبر. این نظریه اولش هست کتاب سروش در این مورد بسط تجربه نبوی هست و حتی تجربه های فرهنگی زمان نزول بر شخصیت پیغمبر تاثیر می گذارد.

مثلاً معتقد که اگر پیامبر به جای حجاز در ایران بود و یا مثلاً عمر نبوتشون به جای ۲۳ سال ۵۰ سال بود یک قرآن متفاوتی خواهیم داشت. در حالیکه قرآن فرامکانی و فرازمانی هست که ما اینها را بحث کردیم.

نظریه دوم: حدود ۱۰ الی ۱۵ سال اخیر بود که به خرده جنجال ایجاد کرد اینجوری بود، گفته ش که یعنی از اون نظریه اول عدول کرد و گفتش که قرآن ایده های کلی و اصلیش از جانب خداوند بر پیغمبر نازل می شود اما الفاظ، الفاظ بشری است. در اینجا پیامبر تشبیه به یک شاعر خوش قریحه و خوش ذوق میشه در دستگاه سجع قرآنی اون محتواها رو به لفظ در میاره؛ که خب خیلی نقدهای جدی بهش شد؛ من یک مقاله معرفی کردم مقاله ی جناب آقای دکتر فقهی زاده؛ نقد بشری بودن الفاظ قرآن و آیت الله جعفر سبحانی و آقای منتظری به شکل مکاتبات این نظریه رو نقد کردن. مجموعه مکاتبات سروش و منتظری تحت عنوان " کتاب سفیر حق و سفیر وحی " که این مکاتبات انجام شد و نقد شد این دیدگاه دوم.

یک مصاحبه ای منشای این نظر شد با یک شخصی با اسم میشل هوبینگ که اومد گفت وحی رو با استفاده از استعاره شعری می تونیم بفهمیم. پیغمبر خودش آفریننده کلمات هست، مضمون بی صورت که توسط خداوند بر پیغمبر در واقع نازل شده خود پیغمبر به اون مضمون بی صورت، صورت داده و شکل و لفظ بهش بخشیده. مثل یک شاعر گفتیم که با یک سبکی و قالبی و سجعی که در اختیارش هست اون رو به شکل آیات قرآن در میاره. (این هم از نظر دومش)

اما دیدگاه سوم: دیدگاه اخیری هست شاید همین ۴ تا ۵ سال اخیر. که اسمش هست "روپای رسولانه" قرآن چیزی جز خوابهای پیغمبر نیست و پیغمبر را در واقع در عالم خواب تصور می کنه مثلاً یکبار خواب دیده که حضرت ابراهیم علیه السلام با مشرکان در حال مبارزه است، مثلاً بت ها رو شکسته و اینها... یا یکبار خواب دیده که حضرت موسی با یک عصایی سراغ فرعون رفته و ماجراهای حضرت موسی، پس در عالم خواب هر چیزی ممکنه. بعد مثلاً در جای دیگه ای گفته که ما چون جنس قرآن را تشخیص ندادیم اومدیم یا ظاهر گرای صرف شدیم یا باطن گرای صرف شدیم مثل مثلاً اخباریون و ظاهریه و اهل حدیث و اینها. بعد گفته که ما بیایم این فضای قرآن را داخل خواب تصور کنیم. حتی پیغمبر رو جای اون شخصیت ها هم بزاریم. خداوند خالق پیغمبر هست اون رو دوست داره و پیغمبر هم خالق قرآن هست این هم دیدگاه سوم؛ این فرمول را و این دیدگاه رو گفتیم از کجا در آورده و در واقع استخراج کرده؟ دوستان یادتون هست؟ به من بگین این دیدگاه سوم از کجا ناشی می شود؟ از حدیث قرب نوافل و مثلاً یک حدیث قدسی هست که "بنده ی من در سایه نوافل به من نزدیک می شود که چشم او چشم من و گوش او گوش من و الی آخر...". مثل آیه وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ...

البته سروش از این نظریه می تونه، یعنی اینقدر مسیر رو باز کرده که، میتونه نفی معجزات را نتیجه بگیره، گرچه به صراحت نگفته باشد چون همه چی در عالم خواب اتفاق افتاده. بعد اومده از روایت هم کمک گرفته، گفته که پیغمبر یک شخص منطقی هست، در بیداری امکان تکرار وجود نداره اما چون آیات خیلی تکرار شدن هر چیزی چند بار تکرار شده پس این باید در عالم خواب باشد. گفتیم یک شواهد برون قرآنی داره یک شواهد درون قرآنی داره برای این نظریه اش. مثلاً یک حدیثی از معصوم داریم که رویای صادق یک چهل و ششم نبوت است یا شواهد برون قرآنی دیگه این است خواب سنگینی که همراه با تعرق زیاد در هنگام وحی به پیغمبر دست می داد، یا حدیثی از امام علی علیه السلام که رویای انبیا وحی است. یه سری شواهد درون قرآنی داره برای این نظریه.

ساختار روایی قرآن: یعنی فرمت قرآن قصه ای و روایی است، روایت شده است و زمان داستانها سوم شخص هست حالا این ادله ش هست و نظم پریشان داره قرآن، ابتدا و انتها و وسط سوره با هم پیوند ندارند، پراکندگی و گسستگی دارند، تکرار دارند چون در روایا امکان تکرار هست پس این هم رویاست، بعد متناقض نماها و تناقض ها در قرآن هست مثل آتش گرفتن دریا، جوانانی که پیر نمی شوند و حوریانی که باکره هستند و اینها. همچنین یکی دیگه از شواهد درون قرآنیش "تصور گسست زمان" و همچنین "گسست سببیت در قرآن" مثلا فضای خواب آلود مثل سلیمان و تختش، حرف زدن سلیمان با یک مورچه یا بارداری زنان سالخورده. اینها شواهدی هست که ما اینها را جواب دادیم. گفتیم اولاً همه سوره ها یک نظم منسجم دارند، هدفمند و منظمند، تکرار دلیل موجهی نیست. محکم ترین نقدی هم گفتیم به جناب سروش بکنیم این هست که خب وقتی قرآن یک شکل تاویلی به خودش می گیره باید یکی هم بیاید اون تاویل را تعبیر بکنه یعنی اگر قرار باشه یک پیغمبری مثل حضرت پیامبر اسلام که بالاترین نبی و بالاترین رسول هست اشرف الانبیا و اشرف الرسل و خاتم الانبیا هست بیاد اینها را در خواب ببینه پس باید تاویل بشه دیگه، خب خواب یا تاویل هست یا تعبیر، پس باید یک شخص دیگه ای که بالاتر از پیغمبر باشه که نداریم، همچنین شخصی بیاد این خوابها تعبیر بکنه که این خودش یک دور و تسلسلی در نظریات سروش بوجود میاد. مثلاً علامه یک جورایی نقد کردن.

### **برداشت غیر مستقیم نفی معجزات**

پیامبر گیرنده هستند خداوند فرستنده آیات هست، این نظریه گفتیم منجر به نفی معجزات میشه و سروش گفته که (البته دو تا نقد علامه رو گفتیم، لابه لای عرایض بود) دوباره برمی گردم به گفته های سروش که گفتیم غیر مستقیم داره نفی معجزات رو نتیجه می گیره چون گفته وقایع محیرالعقول هست پس در خواب واقع شده است، یه جورایی طعنه می زنه به قدرت خداوند. در واقع ما اگر خداوند را قادر مطلق بدانیم معجزه بعید نیست ازش، منتها ایشان نگاه این جور دارند. بعد گفته که از "سنخ علت و معلول نیست" البته ما نقد وارد می کنیم که خیر چون شما علت را نمی شناسید، علت و معلولی هست منتها علت برای شما شناخته شده نیست که این حرف رو زدی. با این حرف جناب سروش که رویای رسولانه است پس می تونیم نتیجه بگیریم که خود قرآن هم معجزه نیست دیگه. هر فردی میاد ادعا می کنه رویا دیده و یه همچنین چیزی را از جانب خداوند آورده که امثالش در تاریخ کم نبودن مثل شخصیتی مانند مسیلمه کذاب یا سجاح یا کسانی که مدعیان دروغین بودند. و اومده "انسان محوری" را اساس این نظریه اش قرارداده و در واقع خداوند را محو کرده است در نزول قرآن. پیامبر به عنوان یک انسان یکه تازی میکنه و به جای خدا حکم میده، همه مطالب را از پیش خودش داشته، خب این مطالب را نقد می کنیم اینجا، کی بهش داده؟ یعنی این رویاها را کی داده؟ این مطالب و این فرمان ها رو و این حکم ها را کی به پیغمبر داده؟ یعنی اینجا خداوند سکوت کرده و انگار که حرفهای انسان را پذیرفته. خب نقد خیلی جدی بهش هست و نقدهای دیگه که ما یک مقدارش را گفتیم.

## برداشتهای نادرست ایشان از قرآن

این جناب سروش برداشتهای نادرستی از قرآن داره مثلاً اونجا که گفته سوم شخص بودن داستان هست مثلاً در آیات ۱۱۲ تا ۱۲۰ سوره مائده اومده گفته که بحث داستان حضرت عیسی و تکلم حضرت عیسی با خداوند اصلاً به آیات قبلش - دو سه آیه قبلش - توجه نکرده و **وَ إِذْ أُوحِيَتْ** یعنی قول، قول خداست و **وَ اذ قال الله**.

بعد اون بحث نظم و پریشانی، دقیقاً چیزی است که مستشرقان امروز این نقد را وارد می کنند، انگار اینجا سروش هم نوا و هم صدا با مستشرقانی شده است که اومدن با یک ظاهر بینی تهمت بی نظمی را به قرآن زدن در حالیکه همه ی آیات هر سوره در عین نظم و انسجام هستن فقط کافیه کمی تدبر داشته باشن.

بعد وقتی گفتن ادعای تکرار داشتن، یعنی سروش گفته که چون یک مطلب مثل مطلب بنی اسرائیل و حضرت موسی خیلی در قرآن تکرار شده، این ادعای تکرار اومده قرآن را با یک کتاب بشری مقایسه کرده در حالیکه در هر تکرار یه هدفی نهفته است و یک هدف هدایتی پشتش هست.

یا مثلاً اونجایی که گفته متناقض نماها و تناقض ها، مثلاً آتش گرفتن دریا حتی لفظ رو درست معنا نکرده یعنی اونجا **"وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ"** سَجَرَ درسته معنای لغویش آتش گرفتن هست اما همیشه به این معنا نیست می تونه به معنای خشک شدن و فرورفتن باشه.

حورانی که همیشه باکره هستن تناقض ظاهری داره ولی ممکنه کنایه از عدم ازدواج تا قبل از مثلاً این فرد بهشتی باشه.

## برداشتهای صوفیانه از حدیث قرب نوافل

برداشتهای نادرستی که از روایات داشته، مثلاً اشاره به حدیث قرب نوافل کرده که این برداشت کلاً صوفی گرایانه است که گفته انگار دست این بنده ای که نافله می خونه دست خداست و چشمش چشم خداست، اینها یک برداشت صوفیانه است. مقصود اصلی از این حدیث که مقاله درباره حدیث قرب نوافل زیاده (یه دونه را آدرس بدم: مقاله ای است از آقای دکتر معارف و یکی از شاگردانشون که "جایگاه حدیث قرب نوافل در منابع فریقین و بررسی تطبیقی رویکرد عرفا و محدثان نسبت به آن") برداشتهای صوفیانه یعنی اینکه میریم توی بحث های عرفان و تصوف انحرافی. یعنی انسان حتی علاوه بر معصوم می تونه به اون مقام والای خلیفه الهی برسه غیر از انجام واجبات و ترک محرمات. یعنی اینها تصوف واجبات رو در قالب نماز و روزه و خمس برای انسان عادی میدونن ولی کسی که به مقام عرفان و تصوف مد نظر این ها برسه دیگه به اینها نیازی نداره این یک برداشت هست. کلاً تصوف و صوفی گری هم در شیعه و هم در اهل تسنن مسیر انحرافی است. خب این از این روایت اشتباه برداشت کرده، در واقع مقصود از حدیث قرب نوافل، رسیدن به یک مرتبه ای است که این عبد و این بنده دیگه چیزی رو جزء اراده خداوند، دخیل در امور زندگی خودش نمی بینه.

یا اونجایی که گفته از اون حدیث یک چهل و ششم نبوت، رویا در نظر گرفته در واقع یک قسمتی از نبوت هست، یکسری از این حرفها ممکنه در رویا به انبیا گفته بشه اما نه همه نبوت، خود حدیث هم میگه یک چهل ششم یعنی یک درصد خیلی جزئی. ولی تو این دیدگاه اخیر سروش انگار همه نبوت در رویاست، خب این یک سوء برداشت خیلی عجیبی و بزرگی هست. خود حدیث میگه یک چهل ششم، اما سروش یک جوروی به رویا پرداخته انگار همه نبوت داخل رویاست. و اصلا حضرت جبرئیل را در این نظریه کاملا نادیده گرفته در حالیکه ما معتقدیم آیات قرآن توسط جبرئیل روح الامین بر پیغمبر نازل شده است. و گزارشات تاریخی که داریم نقد خوبی می تونه باشه برای این نظریه سروش. مثلا خود "لقب امین" که هم به پیغمبر و هم به جبرئیل در آیات قرآن اطلاق شده یک صفتی هست که یک امانتداری هست یعنی چی؟ یعنی یک امانتی دست اینهاست که باید برسوند به صاحبش. یعنی قرآن لفظی داره علاوه بر معنا، امانتی هست دست فرشته وحی، که به پیغمبر می رسوند و پیغمبر هم این امانت رو به مردم می رسوند پس میشه "امین". از یک چیز خیلی بزرگی غافل شده به نام اینکه ما گزارشات تاریخی داریم، صحابه آیات را به همین شکلی که از پیغمبر شنیدن و دریافت کردن تلاوت کردن؛ ممکنه ما قرائت را اختلاف داشته باشیم اما تلاوت را اختلاف نداریم کسی از صحابه نیامده تعبیر بخواد. وقتی می گوییم رویا، حتما باید رویا تعبیر بشه در حالیکه در تمام گزارشات تاریخی که مستند هم هستند و در واقع ایرادی بهشون وارد نیست کسی تعبیر نخواست از اینها، مثلا یه صحابه بیاد آیه ای تلاوت بکنه بعد مخاطب بشنوه بگه تعبیر این آیه چیه؟ در حالیکه همه تفسیر خواستن یا توضیح خواستن، نگفتن تعبیر کن، چون اگه رویا بود باید مخاطب می گفت تعبیرش کن. مثلا یه نمونه ش جناب جعفر بن ابی طالب وقتی می آید آیات سوره مریم را برای نجاشی پادشاه حبشه تلاوت می کنه برای اولین بار، نجاشی ازش تعبیر نمی خواد، توضیح می خواد و خیلی راحت مطلب رو می فهمه. یا غافل شده از نامه های پیغمبر، که پیغمبر ۶۸ سفیر و نامه رسان را برای ممالک دیگر برای تمدن ها از جمله تمدن روم، تمدن ایران، تمدن مصر، تمدن یونان فرستادن، خب اینها تو رویا نمی تونه اتفاق بیفته، پیک های در عالم حقیقت، پیک هایی که مثلا برای سرزمین ایران فرستادن. مثلا تصور کنید نامه بر اومده به خسرو پرویز یه نامه داده از طرف پیغمبر و گفته پیغمبر ما یه همچین رویایی دیده شما بیاین بهش ایمان بیارین؛ خیلی خنده داره. من فکر می کنم جناب سروش خودش در عالم خواب این حرف ها رو زده و تو رویا این حرفها را زده. در خطبه هایی که خود پیغمبر و ائمه بخصوص حضرت علی علیه السلام ایراد کردند اشاره های مستقیم به آیات قرآن هست، پس چگونه میتونه اینها رویا باشه. و اینکه گفتیم خواب گزار هم نامشخص هست اینکه این حرف رو زده هیچ تعبیری رو نیاورده هیچ اصولی و ضوابطی رو برای تعبیر قرآن اشاره نکرده، انگار فقط گفته رویاست و تمام، انگار گذاشته و رفته، انگار مطلب رو ناتمام و ناقص رها کرده و رفته.

### **زیر سوال رفتن و نهایتا لزوم نفی انبیاء، اوامر و نواهی خدا، قوانین و معجزات با قبول نظریه ایشان**

خب اگر ما بیاییم این نظریات را بپذیریم یعنی بگیم که رویای رسولانه، تازه ترین دیدگاه جناب سروش هست که خیلی از روشنفکر نماها و کسانی که آگاهی ندارند و جاهل هستن اومدن اون رو قبول کردن. خب وقتی ما بیاییم اون رو قبول بکنیم یعنی تمامی شخصیت های قرآن شخصیت های خیالی و رویایی هستن، از جمله

حضرت یعقوب، حضرت ابراهیم، حضرت موسی. یعنی نتیجه ای که از این دیدگاه می گیریم نفی تمام انبیاست یعنی همه اش تو رویا بوده است، حضرت ابراهیمی وجود نداره حضرت یعقوب و حضرت موسی و حضرت عیسی توی رویای پیغمبر اومدن و تکلماتی داشتند و رفتند. بعد به این توجه نکرده هرجا پیغمبر رویا دیده خداوند از رویای پیغمبر در قرآن نامبرده **لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا** داریم. یعنی خدا پیغمبر را در رویای خودش تصدیق کرده یعنی اسم رویا آورده. نکته بعدی اینکه ما یکی از ملاک های سنجش روایات صحیح از سقیم یعنی نادرست، (روایات مریض - صحت و سقم -) عرضه بر قرآن هست. حالا شما تصور کنید قرآن ما رویا باشه دیگه اصلا روایتی بر ما باقی نمی مونه مثلا سنجش روایت بشه رویا.

بعد میگه سبکش شاعرانه هست یا سبکش رویاگونه یا روایت گری هست اصلا توجه نکرده در سبک قرآن، خود پیغمبر شنونده است. هیچ آیه ای در قرآن از زبان خود پیغمبر نقل نشده همه یا "قل" بوده یا "واذکر" بوده، همه اینها رو جناب سروش ازش غافل بوده. این هم نقد بسیار کلی و خلاصه از نظرات سروش هست. (عرض کردم فضا برای نقد بازه، تصور نکنید که به کسی که اومده حرفهای عجیب و غریب زده و مثلا ما را مسحور حرف خودش کرده و ما هیچ جوابی نداریم، عاجزیم و یا پای استدلال مون لنگ هست، همچنین چیزی نیست. خودتون رو نبازید خیلی راحت می تونید با نظریات به این شکل برخورد داشته باشید با کمی مطالعه و تدبر خیلی راحت من و شمایی که حتی سطح سوادی مون ممکنه در حد دانشمندان علوم قرآنی نباشه به راحتی می تونیم از پس نقد این نظرات بر بیاییم. خیلی نگران این قضایا نباشید چون احساس من این بود که بعضی از عزیزان با شنیدن این دیدگاه ها کمی ناراحت و نگران شدن الحمدلله دانشمندان مون و محدثین و محققین مون جواب دادن، نقد انجام شده، نقدهای بسیار مستدل. ولی خود سروش هیچ گاه برای مناظره حاضر نشد. چندین بار مرحوم علامه مصباح ایشان را دعوت به نقد کردن و سروش قبول نکرد.)

حالا بریم سراغ خود علامه در المیزان؛ که من در قالب نقدها هر از گاهی گریزی به دیدگاه علامه می زدم ولی امروز می خوام به شکل منظم آیه رو از دید گاه المیزان بررسی کنیم.

**سوال:** سوال کردند که تکلیف شون با اوامر و قوانین و نواهی چیه؟ همینه دیگه خیلی نقد بهش هست، گفتیم قل هایی که داریم واذکر که داریم. اینها که نمی تونه توی رویا باشه. مثلا پیغمبر خودش شنونده و مخاطب هست، گوینده نیست. انگار با پذیرفتن این دیدگاه انگار همه چی زیر سوال میره معجزات، خود شخصیت انبیا، خود قوانین، شریعت و فقه. مثلا شما فکر کنید نحوه نماز خوندن ما توی رویا باشه و نحوه وضو گرفتن ما، آیه وضو داخل رویا باشه، یعنی همه چی زیر سوال میره مثلا فقه شیعه کلا بی اساس میشه. خلاصه مسیر، مسیر بازی هست و الحمد لله که ادله محکمی داریم.

این سه آیه آخر ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ سوره شوری، در المیزان آخرین فصل که درباره وحی هست؛ اومده وحی را سه قسمت کرده. بگم برخی از فرمایشات علامه را لابه لای عرایض گنجانده بودم در جلسات گذشته، الان می‌خوایم منسجم فقط المیزان رو بگیم.

### انواع تکلم خدا با بشر

سه تا تعریف داره بحث تکلم خداوند با بنده هاش، یک: وحی هست وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ که من تو اون مقاله ای که مال دانشگاه تربیت مدرس بود گفتم که بحث تکلم خداوند حتی می‌تونه به غیر انبیا هم باشه، علامه هم این را رد نمی‌کنن و مورد قبول هست.

اولی: وحی هست وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا مِنْهَا وحی ممکنه رسالی باشد ممکنه غیر رسالی باشه. دوم: **أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ** و سوم: **أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا** و قسمت آخر: **فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ ۗ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ**. به اذن خودش خدا هر چی که بخواد به اون رسول وحی می‌کنه و خداوند می‌فرماید پیامهای خودش را - اگر بخوایم فقط بحث رسالی رو در نظر بگیریم - به این سه طریق به رسول خدا وحی شده.

قبل از وحی در نفس حضرت هیچ سابقه ای از این قبیل ارتباطات تکلمی وجود نداشته و به هیچ یک از معارفی که به پیغمبر وحی شده به شکل جزئی و تفصیلی پیغمبر آگاهی نداشتن ( دارم آیه رو کلا توضیح میدم) و این وحی ای هست که نور الهی خدای تعالی هر یک از بندگان را به این هدایت اختصاص میده و مورد وحی خودش قرار میده.

لفظ کلام خدا بر قرآن کریم هم می‌تونه اطلاق، هم حقیقی باشه هم مجازی باشه و هر جور که باشه چه حقیقی چه مجازی مثلاً اومده آیه ۱۴۴ سوره اعراف "يا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بَكَلَامِي .... (۱۴۴)" ای موسی من تو رو به رسالات خودم و به کلام خودم برگزیدم. "...وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا (۱۶۴)" خداوند با موسی یک تکلمی کرد این تکلیما مفعول مطلق هست یعنی تکلم مخصوص. و حتی وحی ای که انبیا دارند باز از مصادیق کلام است. پس استثنا الا وحیا، استثنا منقطع نیست استثنا متصل هست، چون وحی اولی الا وحیا و دو قسم بعدیش، دوم وراء حجاب و سوم ارسال رسول از مصادیق تکلم خداوند هستند یعنی هر سه از اون جنس هستند پس استثنا متصل هست چه حقیقی چه مجازی. گفتیم وحی یعنی اشاره صریح و اون دوتای دیگه یعنی ورای حجاب و یرسل رسولاً از مصدر نوعی است. خب گفتیم عطفشون عطف با او هست اگر عطف با او بود یعنی هر سه تو یک مرتبه بودن ولی چون عطف با او هست پس می‌تونن اینها از لحاظ درجه و مرتبه و مقام با همدیگه متفاوت باشند. پس این دو تای آخر را مقید به یک قید کرده یعنی دومی را بحث من وراء حجاب آورده سومی را بحث رسول آورده. اولی هم تکلم مخفی هست - تکلم خفی - یعنی هیچ واسطه ای بین خدا و طرف مقابل نیست، اما دومی و سومی واسطه داره یکیش واسطه حجاب یکیش واسطه رسول. یک نکته: **يُرْسِلَ رَسُولًا** که جلسه پیش یکی از عزیزان پرسیدند آیا خود پیغمبر هست یا نه؟ بعضی از مفسران گفتند خود پیغمبر هست که این غلط هست؛ چون انگار باید یک پیغمبری باز بیاد که واسطه تکلم خداوند با پیغمبر باشه. خب این یه

خرده دور پیش میاد که این غلطه. حالا یه دلیل دیگه ای هم می تونیم بیاریم قطعاً رسول به معنای فرشته وحی هست یعنی اول پیام خداوند به فرشته وحی توی این قسمت از وحی، نوع سوم وحی، خداوند پیام خودش را به فرشته وحی میده و این فرشته هر چی که خدای سبحان اذن داده به پیامبر وحی میکنه. مثل " نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴)" (سوره مبارکه شعرا) یا " قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ (۹۷)" (سوره بقره آیه ۹۷) در عین حال ما می تونیم هر سه را در رابطه طولی به خود خداوند استناد کنیم چه اونجایی که بی واسطه است چه اون دوتایی که با واسطه هستن به هر حال به خداوند برمی گردند یعنی به هر حال وحی کننده مطلق خود خداوند هست. پس آیه اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ اینه که چه وحی با واسطه، چه وحی بی واسطه منشاءش خداست. (سوره یوسف آیه ۳) پس ما نمی تونیم بگیم رسول خود پیغمبر هست، چونکه علاوه بر دلیلی که عرض کردم پیغمبر مهبط وحی هست اما در تبلیغ، وحی نیست. از طریق وحی، پیغمبر ارتباط کلامی برقرار می کنن پیام رو دریافت می کنند و اون چیزی که به مردم ابلاغ می شود اون پیام هست نه وحی. این را دقت کنید؛ یعنی چی؟ اصل کلام از طریق وحی بر قلب پیغمبر نازل می شود و اون چیزی که پیامبر دریافت می کنند از طریق وحی، به مردم ابلاغ می کنند، ابلاغ هست تبلیغ هست، دیگه پیغمبر وحی مستقیم رو به مردم نمیدن. پس در اون صورت همه میتونن بگن ما وحی گرفتیم درحالیکه فقط پیغمبر وحی گیرنده هست. تفاوتش رو متوجه میشین؟ فقط خود پیغمبر گیرنده وحی هست مردم گیرنده وحی نیستند. پس نمی تونیم بگیم يُرْسِلَ رَسُولًا و رسولاً اینجا در واقع پیغمبر هست چون با فِیْوَحِيَّ نمی سازه این فِیْوَحِيَّ مال رسولی هست که مَلَكٌ هست ملک وحی هست. دقت کنید. اون ملک و فرشته وحی یُوَحِيَّ است که وحی می کنه پیامی را از جانب خداوند به پیغمبر. حتی ما می تونیم یُوَحِيَّ را به خدا هم نسبت بدیم باز هم در این صورت رسول، پیغمبر خدا نیست.

**سوال:** سوال کردند وحی از طریق فرشته است؟ بله چون وحی از طریق فرشته هست رسول اینجا با رسول نبی اشتباه نمیشه. رسول با پیغمبر اسلام یا سایر انبیا اشتباه نمیشه، اینجا رسول هر گونه فرشته وحی هست. برای پیغمبر اسلام جبرائیل هست ممکنه برای انبیا، ملک دیگه ای باشه، فرشته ای دیگه ای باشه.

**سوال:** تکلیف آیات قرآن چی میشه؟ یعنی آیات قرآن توسط حضرت جبرائیل بر قلب پیغمبر نازل شده هم به شکل لفظ هم محتوا و پیغمبر اون رو به مردم ابلاغ کردن. پیغمبر واسطه وحی هستند. فقط پیغمبر وحی میگیره مردم وحی نمیگیرن، پیغمبر وحی رو به مردم ابلاغ می کنن. عین فرمایش علامه هم هست. رسول خدا پیام رو به مردم ابلاغ می کنه نه وحی رو. (وحی های رسالی رو من عرض می کنم).

ما سه قسمت وحی رو که گفتیم می تونن دو نوع وحی رسالی باشن. یعنی هر سه تا رو بیایم هم رسالی کنیم هم غیر رسالی، درسته؟ هر سه نوع را بیایم هم رسالی کنیم هم غیر رسالی. مثال غیر رسالی مثل مادر حضرت موسی، مثل زنبور. ببینید هر سه نوع وحی که توی این آیه هست می تونه رسالی باشه و غیر رسالی. من الان دارم بحث رسالی رو که درجه بالاتری هست رو دارم عرض می کنم.

**سوال:** رسول اگر فرشته نباشه چه مشکلی پیش میاد؟ گفتیم اولاً یه دور پیش میاد. من دو تا جواب داشتم برای این: اولاً اینکه اونجایی که بحث تکلم خداوند از طریق رسول با رسول هست الان شما پیغمبر اسلام رو در نظر



بگیرید به منزله رسول، خداوند از طریق یک رسولی با این رسول پیغمبر اسلام داره ارتباط برقرار می کنه. پس اون رسول ثانوی اگر فرشته نباشه میشه یک پیغمبر دیگه، معنی اینجوری میشه خدا از طریق یک پیغمبری با پیغمبر اسلام ارتباط برقرار کرد؛ آیا این غلط نیست؟ این یک جواب. جواب دوم علامه میگن رسول خدا پیام را ابلاغ میکند نه وحی را. دو تا دلیل داشتیم برای اینکه رسول فرشته است.

**سوال:** سوال کردند که پیام ابلاغی چه فرقی با وحی دارد؟ مثلاً من یک مامورم از جانب یک مقام بالا، یک نامه ای به من داده میشه پر از جملات خیلی خاص هست من باید این نامه رو به رده های پایین تر ابلاغ کنم عین همون لفظ رو باید ابلاغ کنم ولی دیگه اون مردم یا اون مخاطب توی درجه بعدی دیگه مخاطب مستقیم وحی نیستند. پیغمبر مخاطب مستقیم وحی است مردم مخاطب مستقیم پیامبر هستند که وظیفه ابلاغ داره. پیغمبر واسطه دریافت وحی هستند، مردم دریافت کننده وحی نیستند مردم دریافت کننده پیام پیغمبر هستند. چون تمام آیات قرآن به پیغمبر میگه تو وظیفه ات فقط ابلاغ هست و انداره. نگفته وظیفه ات این که مردم هم مثل تو به جووری وحی رو دریافت بکنن، نه دریافت کننده فقط پیغمبر هست چون معصوم هست، قلبش بخاطر اون عصمت لیاقت دریافت وحی را پیدا میکنه، مردم که اون لیاقت ندارن. بله حالت درجه ای میشه؛ مردم گیرنده پیام غیرمستقیم وحی هستند. پیغمبر گیرنده مستقیم وحی است.

**مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ** مِنْ ابتدایه است یعنی آغازگر، کلمه وراء به معنای پشت نیست به معنای بیرون هر چیزی هست که اون فضایی که بیرون هست محیط بر اون شی هست. یعنی فضای خارج از شی ای که محیط بر شیء هست. مثلاً **"وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰)"** (سوره بروج آیه ۲۰) این قسمت از تکلم برای حضرت موسی نمونه بارزش هست در کوه طور **"فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ (۳۰)"** الی آخر (سوره قصص آیه ۳۰). علامه اینجا میگن که وحی هایی که در عالم رویا به انبیا شده از این قسم هست یعنی رویا را حجاب می دونن. در حالیکه عرض کردیم به این فرمایش علامه نقد هست یعنی رویا جدای از وحی هست رویا جدای از تکلم این سه آیه است. در این سه آیه رویا نمی گنجه، (مقاله ای که جلسه گذشته عرض کردم). نظر علامه اینه که رویا حجاب هست، نظر مفسرین دیگه این که نه فرق میکنه، حالا نظر هست دیگه. ما نظرات را اینجا فقط نقل میکنیم و گاهی نقد از زبان محقق و محدث و مفسر دیگه. حالا من چون در قالب نظر علامه هستم این را قبول می کنم که رویا هم بهش نگاه حجابی میشه.

قسم اول تکلم بدون واسطه است نه رسول داره نه ملک داره و نه جبرئیل داره نه هیچ حجابی، قسم دوم حجاب داره قسم سوم هم رسول داره. در هر سه قسم وحی ما می تونیم بگیم خدا این جووری وحی کرده چون به هر حال مستقیم یا غیر مستقیم برمیگرده به خود خداوند. که کلمه های اوحینا از این قبیل هست یعنی وقتی خداوند میگه اوحینا دیگه اینجا معین نمی کنه که الا وحیا هست، او من وراء حجاب هست، او یرسل رسولا. می تونه خداوند هر سه تا رو تو اوحینا قبول کنه.

**سوال:** اگر رویا حجاب نیست پس من وراء حجاب چیست؟ حجابی مثل اون شجره در کوه طور. رویا به حالتی از ملکوت هست، ممکنه محیط نباشه. ببینید در رویای صادق ما پیام به انبیا رو داریم ولی وحی نداره، فرق می

کنن با هم. اگر اون نظر اون مفسر و منتقد دو جلسه پیش را بگیم، اگر نظر علامه را بگیم بله رویا هم یک نوعی از حجاب هست. اگر می خواهید فرقی رو بدونید به صوت دو جلسه گذشته مراجعه کنید.

إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ علامه میگن این تعلیل برای مضمون آیه شریفه یعنی چون علو مقام داره و چون حاکم هست و همه کاراش حکمت کاره و محکمه، حکیم علی الاطلاق هست حالا که می خواد با مخلوق و خلق خودش حرفی بزنه و گفت و گویی بکنه و تکلمی داشته باشه و به خاطر علو مقامش و حکمتش راه وحی را انتخاب کرده. چون خدا عالی است عَلِيٌّ است حکیم است مقامش بالاست برای ارتباط تکلمی با مخلوق خودش راه وحی را انتخاب کرده است. چون هدایت مخلوقات هم به سوی سعادتیه که خود خداوند مد نظرش است خداوند مد نظر قرار داده پس میگه "الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی (۵۰)" خدا چون سعادت و هدایت هر مخلوق را در نظر گرفته حالا میخواد با اون مخلوق حرف بزنه وحی را انتخاب میکنه. مثل " وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ (۹)" (سوره نحل آیه ۹) و سعادت انسان هم جزو برنامه های هدایتی خداست سعادتش رو به خودش اعلام میکنه. از چه طریق سعادت انسان رو بهش اعلام کنه؟ از طریق وحی و نبوت. در این راهنمایی درسته ما عقل داریم اما عقل مون همه راه را به ما نشان نمیده، عقل البته اشتباه نمیکند ممکنه تعقل خطا کنه. و خدای سبحان طریق وحی را انتخاب کرد که اون وحی و این عقلی که در بطن ما هست به عنوان رسول باطنی و رسول ظاهری که وحی هست با این دو تا ما سعادت خودمون را پیدا کنیم و به سوی آن پیش بریم و هدایت بشیم.

اما آیه بعد وَ كَذَلِكَ آشاره میکنه به هر چی توی آیه قبل هست. یعنی وَمَا يُكَلِّمُهُ اللَّهُ چندان تا مطلب داشت این کذالک اشاره به همه اون مطالب آیه قبل هست. که گفتیم وحی سه قسمت هست و روایات هم تایید می کنن. یکی از اون وحی های بسیار مشخص که مربوط به آیات قرآن هم هست وحی از طریق رسول هست، با وساطت رسول آیات قرآن را بر پیغمبر داریم و گاهی هم بدون واسطه بوده که همان قسمت اول هست.

نظرات مفسرین رو اینجا بررسی کنیم، بعضی از مفسرین گفتن که اینجا مطلق وحی هست یعنی آیه دوم وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مطلق وحی که به انبیا هست. وقتی میگه الیک خب این غلط هست چون مطلق وحی به انبیا نمی تونه وارد بشه. ولی اگر ما بیایم اینجا حرف را دو قسمت بکنیم.

## دو نظریه در باب معنای واژه روح در آیه ۵۲

از اینجا به بعد بحث خیلی مهمه، ببینید دو تا نظر هست اولاً روح را باز کنیم. اگر روح خوب باز بشه متوجه می شویم اوحینا چییه؟ وحی، مطلق وحی هست در چه صورتی؟ در صورتی که روح رو به معنایی بکنیم که به این بخوره. روح می تونه دو تا معنا داشته باشه بنا به نظر مفسرین. نظر اول: روح همون قرآن هست، و بخاطر این که گفتن وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا. از این استفاده کردند "ه" جعلناه را برگردونن به قرآن و نُوراً هم که مفعول هست برای جعل. جعل هم که دو مفعولی هست مفعول اول "ه" و مفعول دوم نُوراً هست. اصطلاحاً میگن تحویل صورت گرفته، قرآن را خداوند تبدیل و تحویل کرده به نور، یعنی روح اینجا تفسیر اول به معنای قرآن هست. علامه میگه دو تا اشکال داره، اگر بیایم نظر روح به معنای قرآن رو انتخاب و اختیار کنم دو تا اشکال پیش میاد، یعنی

چی؟ اشکال اول اینه، عبارت میگه **مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ** ایمان چیزی جدای از قرآن در این آیه نیست، اگر کتاب قرآن هست و روح هم قرآن هست چرا دوباره گفته ایمان؟ من متن المیزان رو بخونم؛ ای پیامبر آنچه از معارف و شرایع که هم خودت داری و هم مردم را به سوی آن دعوت می کنی از خودت تو نیست **مَا كُنْتَ تَدْرِي** و خودت چنان نبودی که به خودی خودت آنها را دریابی و به علم خودت کشف کنی هر چه از این مقوله داری از ناحیه ماست که بوسیله وحی بر تو نازل کردیم که در این معنا هیچ شکی نیست.

پس سیاق کلام سیاق افاده این معناست، اگر منظور از وحی که وحی شده قرآن هست فقط باید می گفت **مَا الْكِتَابُ** و حاجتی به ذکر ایمان نبود چون قرآن شامل ایمان هم می شد. یعنی تو ای پیغمبر که قرآن و همه معارفش را فهمیدی پس ایمان هم بهش داری پس نیازی به ذکر ایمان نبود.

اشکال دوم علامه بر معنای روح به معنی قرآن، هرچند ممکن هست قرآن را روح نامید به اعتبار اینکه دلها را با هدایت خودش زنده میکند " **... إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...** " (سوره انفال آیه ۲۴) یا " **أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...** " (سوره انعام آیه ۱۲۲) دیگه چرا **مِنْ أَمْرِنَا** آورده؟ اگر روح به معنای قرآن هست، دو تا کلمه بعدی ایراد وارد می کنه، یکی کلمه **مِنْ أَمْرِنَا** یکی کلمه **ایمان**؛ اگه به معنای قرآن بود نیازی به آوردن این دو تا نبود. این اشکال علامه هست.

حالا نظر خود علامه چیه؟ یک نظر خاصی هست، آخر نظرشون مترجم جناب آقای موسوی همدانی میگن من هیچ مفسری را ندیدم که آیه رو اینطور توجیه کرده باشد؛ (یعنی روی نظر دوم دارن صحنه می زارن که می خوام بگم خدمتون)

**سوال:** سوال کردن می خواهید بگوئید که روح همان رسول آیه قبل هست؟ روح؛ نه. فرشته هم نیست، یه چیزی بالاتر از فرشته است شاید، از عالم امر.

اگر روح به معنی قرآن گرفتم یه تفسیری جداگانه پیدا می کنه که علامه دو تا اشکال وارد کرده. میگه چرا گفته **وَلَا الْإِيمَانُ** و چرا گفته **مِنْ أَمْرِنَا**؟ اگه پیام روح به معنای روح امری در نظر بگیرم یه فضای دیگه باز میشه؛ این فضای دیگه نظر خاص علامه هست. میگه روح بگیرم از عالم امر هست، هر چی روح هست از عالم امر هست. یه خلقی از عالم علوی هست همراه فرشتگان هست نه خود فرشته، یعنی معیت داره در هنگام نازل شدن ایشان برای آیات قرآن. یک همراهی داریم با ملائکه یعنی این روح همراه ملائکه هست، مثل سوره قدر " **تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴)** " یک ملائکه داریم، یک روح داریم. پس روح به نقل علامه و به نظر ایشان اینجا به معنای ملائکه نیست، یک مقامی هست بالاتر از ملائکه است. درست شد؟

یه آیه شاهد دیگه بیارم؛ " **يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...** " {سوره مبارکه نبأ آیه ۳۸} یه روحی داریم همراه ملائکه، اگر روح، ملائکه بود دیگه نمی گفت **يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ** که مفصل این بحث رو علامه در سوره نبأ دارند، یعنی علامه روح رو جدای از ملائکه می دونند. روح یک خلقی است از عالم علوی که محیط بر ملائکه هست. آیه دیگه " **... قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...** " (سوره اسرا آیه ۸۵) و یه آیه دیگه " **... وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...** " (سوره بقره ۸۷)

**سوال:** آیات رو میگویند چی بود؟ سوره قدر "تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴)" و "يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا ۖ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸)" (سوره نبا آیه ۳۸) و "وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ..." (سوره بقره آیه ۸۷) و "نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ" (سوره شعرا آیه ۱۹۳) و "قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ..." (سوره نحل آیه ۱۰۲)

بعضی ها روح القدس یا روح الامین میگویند جبرائیل، اگر روح به تنهایی آمده باشه فرای ملائکه است اما اگر با یک قیدی همراه روح القدس یا روح الامین بیاد ممکنه که به حضرت جبرئیل هم اشاره کنه این فرقی هست. این هم نظر دوم. یعنی علامه اومدن گفتن یک سری مفسرها میگویند که روح به معنای قرآن یه سری از مفسرها از جمله خود علامه که این خیلی تایید میکنن و تاکید میکنن و آخرش میگویند من ندیدم کسی این اینجوری تفسیر بکنه، روح به معنای روح امری هست همراه ملائکه برای نزول قرآن.

بعد اون اشکالی که علامه وارد کردن گفتن چرا ایمان رو آورده، خود کتاب کافی بود دیگه نیازی به گفتن ایمان نبود؟ جالبه خود علامه پردازش ذهنی شون اینجوریه، یه سوال میکنه (خیلی جالبه سیستم شون) بعد میگویند من پیام این سوال رو بکنم اگه خودم می خواستم جواب بدم و این اشکال جواب بدم چی می گفتیم؟ بعد میاد تمام جوابهایی که ممکنه به اون اشکال داده شود را بررسی می کند. بعد میگویند ممکنه از اون اشکالی که من کردم یکی بیاد اینجوری جواب بده یعنی پردازش های ذهنی شون را آوردند. اینجا اینجوری گفتن ممکنه از اون اشکالی که من گفتم چرا ایمان هست؟ یکی بیاد اینجوری جواب بده: نیاز بود ایمان را بیاره چون جزییات می خواهیم از ایمان رسول خدا و آثار حسنه ای که نیاز داره، کتاب آثار حسنه اش ایمان هست جهت تاکید، پس اینجوری معنی کردیم: ما اینچنین کتابی بر تو نازل کردیم که تو خودت نه کتابی میدانستی چیست و نه از ایمان و آثار حسنه اون اطلاع پیدا میکردی. یعنی ایمان آورده جهت تاکید برای اون آثار حسنه کتاب. چون کتاب خودش ایمان داره دیگه، اومده این تاکید رو اضافه آورده. شاید یکی اینجوری جواب داد به اشکال من.

اشکال دوم که علامه مطرح کردن و گفتن **مِنْ أَمْرِنَا**، ممکنه یکی بیاد اینجوری جواب بده گفتیم روح یک امر هست یا روح امری هست مثلاً، یا حضرت جبرائیل هست اگه بحث روح القدس باشه. کلمه اوحینا رو به معنی ارسالنا بگیریم و آیه رو چنین معنی کنیم، ما چنین فرستادیم به سویت روحی را از امر خود، چون روح به معنای روح امری یا جبرئیل چیزی نیست که قابل وحی باشه پس چاره نداریم بگیم که مراد از وحی کردن ارسال و فرستادن و خیلی هم بعید است همچین چیزی. پس روح امری غلط هست و نباید این حرف بزنی پس بیایم همون روح رو قرآن بگیریم و علامه خودش اشکال مطرح میکنه و خودش هم جواب میده و دوباره جواب دیگه جمع بندی:

یکی روح به معنای قرآن هست؛ که علامه گفتن دو تا اشکال بوجود میاد: یکی ایمان داره یکی من امرنا. نیازی نبود اگه به معنای قرآن بود این دو تا رو بیاره. بعضی ها گفتند ایمان اومده آثار حسنه بیاره علامه میگویند باز هم نیازی نبود اصلاً آثار حسنه نیست اینجا.

معنی دوم: روح به معنای روح امری هست که علامه بیشتر تاکید می کنند. میگویند که روح همان روح امری که همیشه با ملائکه وحی بر انبیا نازل میشود مثل "يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا..." (سوره نحل آیه ۲) الان دارن شاهدها را جمع می کنند. یکی اومد اشکال پرسید (اشکال ذهنی علامه هست) چرا اوحینا آورده خب می گفت ارسلنا. یعنی اگه روح یه چیز دیگه غیر از قرآن هست خب بگه ارسلنا، چرا اوحینا آورده؟ علامه جواب میده، کلمه امر همون آیه معروف و مورد علاقه علامه است "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" (سوره یس آیه ۸۳)، که گفتیم این آیه ممکنه آیه محکم و شاخص همه آیات قرآن باشه. پس این امر اینجا باز کنیم. گفتیم امر همون کلمات هست روح هم اگر امر هست پس روح هم کلمه هست " ... قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي... " (سوره اسرا آیه ۸۵) ، " ... إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ... " (سوره نساء آیه ۱۷۱) حضرت مسیح، عیسی بن مریم فرستاده ای است از جانب خداوند و کلمه ای است از او، روح کلمه هست. نازل کردن کلمه که همون روح هست پس یک نوع تکلیف هست. (دیدید چه جوری رسید بهش؟) علامه گفت: شما به من ایراد کردید که اگر روح امری هست چرا اوحینا آورده پس ارسلنا می آورد؟ من به شما جواب میدم: جواب من اینه "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" و " ... قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي... " و " ... إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا... " این جواب من، این سه تا آیه را کنار هم بزارید، روح میشه کلمه و از عالم امر، نازل کردن کلمه میشه همون قاعده تکلم.

پس علامه میگه چه عیبی داره ما از انزال روح به ایحا یعنی اوحینا، حالا که من سه چهار تا آیه شاهد آوردم چه اشکال داره بگیم که اوحینا همان انزال روح هست. (مطلب خیلی سنگینه و متاسفانه ترجمه هم سنگین هست و متن اصلی المیزان اینجا خیلی سنگینه) منظور علامه اینه روح و امر و کلمه همه یک جنس هستند. می خوان بگن که "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا" و "قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" و "كَلِمَتُهُ" همه اینها از عالم امر هست و عالم امر سوای عالم خلق هست. (در بحث عوالم عالم خلق و امر همه اینها رو کامل باز کردم). مثل چی؟ میگه چه عیبی داره از انزال روح به ایحا و وحی کردن تعبیر بشه؟ انبیا علیه السلام در اعمالشان موید به روح القدس هستند به وسیله همین روح هست که شرایع به آنها وحی می شود. "وَأَيُّدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ" " وَأَوْحَيْنَا (ببینید فعل رو) إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ ... " (سوره انبیا آیه ۷۳)

علامه میگویند باز من جواب دارم برای این اشکال؛ من می تونم اینجوری هم از بین ببرم. کلمه روحاً منصوب هست و عامل جر داشته یعنی مع روح مثلاً بوده. سوال استاد: در واقع چه جور مفعولی هست؟ اگر حرف جر پشتش بوده این الان چه نوع مفعولی میتونه باشه؟ مفعول به نزع خافض، حرف جر پشتش بوده، برداشته شده و روحاً شده. علامه میگه من می تونم حتی این اینجوری هم از بین ببرم، بگم مع روح بشه، مفعول به نزع خافض؛ نزع یعنی برداشتن، و خافض یعنی حرف جر یا جر دهنده، کم کننده، فرو آورنده. اگر اون رو از پشتش برداریم کلمه منصوب میشه اگر بزاریم کلمه مجرور میشه. یعنی اگر مع رو بردارم میشه روحاً و اگر بزارم میشه روح.

اینم نظر علامه هست میگه ضمیر جعلناه برگردونیم به قرآن و بگیم کلمه قرآن قبلاً ذکر نشده حالا به خاطر کتاب بگیم بعد اینجوری معنا بکنیم، ما اینچنین قرآن را با معیت روحی از خودمون به تو وحی کردیم (یعنی

خود خدا) تو خودت نه کتاب می دانستی و نه ایمان ولكن ما قرآن را و یا کتاب را نوری قرار دادیم الی آخر. (و اینجا میگن من هیچ مفسری را ندیدم که آیه را این طور توجیه کرده باشه).

خود کلمه نه لفظ، کلمات و قانون ها و عوالم از عوالم امر هستند و یکی از مثال هاش میتونه قرآن باشه. وحی از عالم امر هست، کلمه از عالم امر هست و روح از عالم امر هست همه اینها به هم وصل هستند. روح میتونه کلمه باشه، کلمه یعنی قانون یعنی ناموس الهی، سنت الهی.

قسمت دوم " ... مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ... " هر چیزی که رسول خدا داره و مردم را به سوی آن فرا می خواند همه از ناحیه خدای سبحان هست نه از ناحیه خود پیغمبر. (این آیه دقیقا جواب به خود سروش هست که می گفت لفظ از جانب پیغمبر هست) و آنچه که خدا به پیغمبر موهبت فرموده بوسیله نبوت و وحی هست. پس وقتی میگه تو خودت درایت و فهم حقایق کتاب را نداشتی منظور اینه، معارف جزئی و تفصیلیه عقاید و شرایع عملیه که در کتاب اومده رو خودت قبلا نمی دانستی، تفصیل نمی دانستی. درست هم همینیه که بعد از وحی و نبوت خداوند علم به همه این ها و جزئیات و تفصیل را به پیغمبر داده است. تو نمی دانستی ایمان چیست؟ یعنی اینکه تو واجد ایمان تفصیلی و ایمان جزء به جزء نبودی به هر یک از اعمال صالحه و معارف حقه. حضرت پیامبر قبل از بعثت ایمان کلی و اجمالی دارند و بعد از بعثت ایمان تفصیلی و جزء به جزئی دارند. حتی به عمل صالح هم ربط داده علامه ایمان رو. میگه باز ممکنه یکی بیاد این بپرسه، (این سوالات ذهنی علامه هست) بپرسه که چرا ایمان را با عمل صالح تفسیر کردی؟

علامه میگه من آیه میارم براتون از قرآن " ... وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ... " {سوره مبارکه بقره آیه ۱۴۳} خداوند ایمان شما را ضایع نمی کنه ایمان که ایمان که یک بحث معنایی هست منظور عمل صالح هست یعنی عمل شما را ضایع نمی کند. خب دوباره معنی کنیم، تو قبل از وحی روح علمی و جزئی به کتاب و معارف و شرایع که در اون هست نداشتی و متصف به این ایمانی که بعد از وحی دارا شدی هم نبود. ایمان و التزام به یک یک عقاید یعنی جزئیات و اعمال دینی نداشتی. پس این آیه منافات با این نداره که پیامبر قبل از بعثت اعمال صالحه داشتند گفتیم نفی جزئیات هست نه اجمال. پیغمبر قبل از بعثت، همه اعمالشون صالحه است منتها به شکل تفصیلی نه. بعضی از مفسرین اومدن با همین آیه استدلال کردند که رسول خدا قبل از بعثت ایمان نداشته که این حرف کفر هست و رد میشه همچین چیزی. گفتیم ایمان جزئیاتی، ریز به ریز. بله بعد از بعثت با هر آیه ای مقام پیغمبر به اندازه همون آیه بالاتر رفته. علامه میگن که حال رسول خدا، حال ایمانی رسول خدا قبل از بعثت با حال ایمانی آن جناب در بعد از بعثت قطعاً و قطعاً فرق داشته. یعنی پیغمبر ارتقای درجه دارند در طول بیست و سه سال نبوت، با اینکه از قبل از بعثت معصوم مطلق هستند اما مدارج کمال اشرف الانبیایی را در طول بیست و سه سال با هر آیه طی کرده اند که میشن خاتم الرسل.

" ...وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا... " جَعَلْنَاهُ ، (ه) رو برگردونیم به روح یا به قرآن برگردونیم (هر دو تا میتونه درست باشه) مَنْ نَشَاءُ اگه بگیم بحث روح، قرآن هست همون تفسیر اول که علامه اشکال وارد کردند، پس میشه رسول خدا مَنْ نَشَاءُ و مردم میشه مَنْ نَشَاءُ. یعنی مَنْ نَشَاءُ بر میگردد به رسول خدا و مردم. اگه بگیم روح، روح امری هست، اگر روح قرآن باشه طبق اون تفسیر اول مخاطب مَنْ نَشَاءُ میشه پیغمبر اسلام

و مردم مسلمانی که پیغمبر اسلام ایمان آوردن. اگر روح، روح امری باشه و قرآن نباشه مخاطب مَن نَشَاءُ میشه تمامی انبیا و گروندگان به آنها.

اگر ما روح را روح امری بگیریم مَن نَشَاءُ میشه انبیا و امت ها شون. اگر روح به معنای قرآن باشه مَن نَشَاءُ میشه پیغمبر و مومنین به پیغمبر اسلام، یعنی خاص میشه. در واقع گفتیم ( توی جلسات اول و دوم که تاکید میکنم که اون دو جلسه رو داشته باشید) علامه تا جایی که می تونن آیه را سرایت و بسط میدن و مختصر در یک چیزی نمی کنند و محدود در یک عنوان نمی کنند. الان هم با در نظر گرفتن اینکه اینجا روح، روح امری هست پس میشه همه انبیا و امت هاشون. پس آیه در مقام تصدیق حضرت پیغمبر هست در دعوی رسالتش، در اینکه قرآن از جانب خداست تصدیق میکنه، انگار که شبیه این آیه " **إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵)** " سوره یس هست.

"... وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" اشاره مستقیم به اینکه پیغمبر اسلام مردم را به سوی صراط مستقیم هدایت می کند همان چیزی که خدا تاکید رو آن داره و هدایت خدا و هدایت رسول یک چیز هست و الی آخر. " **صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ... (۵۳)** " صراط مستقیم رو بیان میکنه و توصیف میکنه. دلیل استقامتش هم این هست وقتی هر چیزی دست خداوند تعالی هست غایتش هم دست خداست سعادتش هم دست خداست. غایت و سعادت هر چیزی که خدای تعالی براش معین کرده طریقتش هم که به سوی آن سعادت است باز خدا خودش معین کرده یعنی خدا هم غایت و سعادت را معرفی کرده هم مسیر رسیدن به آن غایت و سعادت را که همان صراط مستقیم است، پس هیچ کس مالک هیچ چیزی نیست هیچ مسیری نیست، خود خداوند هم معرفی سعادت کرده هم تضمین رسیدن به سعادت به شرط رفتن به صراط مستقیم. " **أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ** " این هشدار همه امور خلقی که مملوک خدا هستند، راجع (یعنی رجوع کننده و برگشت کننده) به خدا باشند، هر راهی که خلق در پیش میگیره و هر روشی که در زندگی طی می کنند حتما باید به خود خدا راجع باشد، پس صراط مستقیم تنها صراط الهی هست.

هرکدوم از انواع موجودات یک راه مخصوصی به سوی خدا دارند که در صراط مستقیم گنجانده شده و اون راه مخصوص از طریق وحی و تشریح و انبیا و نبوت برای مردم باز میشه، هر پیغمبری مسیر هدایت خود را باز می کند که همه این مسیرها به صراط مستقیم منجر می شود .

بریم سراغ بحث روایتی؛ حدیثی از عایشه داریم در "دُر المنصور" که تفسیر سیوطی است، بخاری و مسلم و بیهقی از عایشه روایت کردن که "حارث بن هشام از رسول خدا پرسید: چگونه وحی بر تو میشود؟ فرمود: احياناً فرشته ای نزد من آید به صورت سلسله جرس که در پیش رویم صدا می کند و من از صدای او آنچه را که می خواهد بفهماند حفظ می کنم و این قسم وحی از هر قسم دیگری بر من سخت تر است و احياناً فرشته ای به صورت مردی نزد من مثل می شود و با من حرف می زند و من سخنانش را حفظ می کنم. عایشه می گوید من خود دیده ام که گاهی در روزهای بسیار سرد وحی بر آن جناب نازل می شود چون از او جدا میشد با اینکه روز سردی بود عرق از پیشانی مبارکش سرازیر می گشت."

اما از امام صادق علیه السلام روایت داریم از زراره که اجل صحابه امام باقر و امام صادق علیه السلام هست و زراره خیلی شخصیت بزرگی هست. "زراره سوال کرد از امام صادق علیه السلام، فدایت شوم آن غشی که به رسول خدا هنگام نزول وحی دست می داده چگونه بوده؟ زراره میگوید امام علیه السلام فرمود: در آن قسم وحی بوده که بین آن جناب و خدای متعال هیچ واسطه ای نبوده است. (یعنی قسمت اول الا وحیا) و خداوند تعالی خودش برای آن جناب تجلی میکرده، بعد امام در حالی که اظهار خوشی می کرد فرمود: این همان نبوت است ای زراره." پس این حدیث با حدیث قبلی که مال عایشه است به ذره تناقض پیدا می کند. آن جا میگویم بحث سلسله جرس برای پیامبر سخت ترین هست اینجا میگویم آن حالت غشی که بر پیغمبر و اون حالتی که بر پیامبر بوجود می آید می تونه سخت تر از قبلی باشه.

در علل الشرایع؛ به سند خود از ابن ابی عمیر از عمرو بن جُمیع از ابی عبدالله؛ (ابا عبدالله احادیث معمولاً امام صادق هست مگر اینکه قیدی داشته باشیم که به امام حسین علیه السلام برگرد. ابن ابی عمیر از اصحاب امام کاظم هست، میخوره که از امام صادق باشه. معمولاً ابا عبدالله احادیث، امام صادق هست. در دعای توسل هم دو تا ابا عبدالله داریم یکی امام حسین یکی امام صادق؛ اینم نکته ای از حدیث. جبرئیل هر وقت بر آن جناب نازل می شد مانند یک غلام پیش رویش می نشست و هر وقت هم داخل می شد اجازه می گرفت.

**سوال:** سوال کردند سلسله جرس؟ مثل این صدای زنگوله های کاروان شترها می ماند و این هایی که قدیم بوده؛ جرس منظور اینه.

شیخ در امالی، (ببینید شیخی که معمولاً هیچ حرفی هم پشتش نیست یعنی قرینه ندارد که بفهمیم کدوم شیخ هست، در احادیث معمولاً کی هست؟ شیخ طوسی؛ شیخ طوسی معروف به شیخ هست و شیخ در علوم حدیث، شیخ طوسی هست.) شیخ در امالی، امالی شیخ طوسی به سند خودش از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت آورده که گفت "یکی از اصحاب ما به آن جناب عرضه داشت اَصْلَحَكَ اللهُ؛ رسول خدا گاهی در حال طبیعی می فرمود: جبرئیل چنین گفت یا می فرمود این جبرئیل است که مرا دستور می دهد که چنین کنم، گاهی هم برای گرفتن وحی بی هوش می شد؛ چرا چنین بود؟ امام صادق در پاسخ فرمود: هر وقت مستقیماً و بدون وساطت جبرئیل به آن جناب وحی می شد حالت بی هوشی دست می داد، گرفتن وحی از خدای تعالی سنگین و دشوار بود. (ببینید تناقض داره با حدیث عایشه) و هر وقت جبرئیل بین خدای تعالی و آن جناب واسطه می شد آن حالت دست نمی داد و در حال طبیعی بود. می فرمود جبرئیل به من چنین گفت یا می فرمود این جبرئیل هست که چنین می گوید یعنی حالت مضارع داره."

کتاب بصائر از علی ابن حسام؛ از ابن بُکیر از زراره روایت آورده که "من از امام باقر علیه السلام از رسول و محدث پرسیدم؟ فرمود رسول کسی است که جبرئیل نزدش می آید و با او رو در رو سخن می گوید و او جبرئیل را می بیند، همانطور که شما طرف صحبت خود را می بینید و با او حرف می زنید این را رسول می گویند و اما نبی عبارتست از کسی که جبرئیل را در خواب می ماند مانند خوابی که حضرت ابراهیم علیه السلام دید که فرزند خود را قربانی می کند و نظیر رسول خدا که بسیار چرت او را می گرفت و در آن حالت جبرئیل نزدش می آمد این را نبی می گویند. که گاهی نبوت با رسالت هم جمع می شود مانند رسول خدا که هم رسول بود و جبرئیل



را در بیداری و در رو به روی خود می دید و با او سخن می گفت و هم نبی بود و جبرئیل را در خواب می دید. و اما محدث عبارتست از کسی که کلام فرشته را می شنود(محدث، مفعول هست) با او سخن می گوید ولی او را نمی بیند نه در خواب نه در بیداری مثل حضرت مریم و حضرت زهرا سلام الله علیهما. "

در کتاب توحید شیخ صدوق؛ به سند خود از محمد بن مسلم و محمد بن مروان از امام صادق روایت کرده که " فرمود: رسول خدا تشخیص نمی داد که این شخصی که با او سخن می گوید جبرئیل و از طرف خداست مگر به توفیق. یعنی اگر توفیق نبود و خدا عنایت نمی کرد پیامبر نمی توانستند تشخیص بدن."

در تفسیر عیاشی از زراره؛ "گفت به امام صادق عرضه داشتیم که چطور رسول خدا هنگامی که پیامی از ناحیه خدا به سویش می آید از این معنا نمی ترسید که این پیام از طرف ابلیس باشد و این شیطان است که در قلب او مداخله می کند؟ امام فرمود: خدا تعالی وقتی بنده ای را رسول خود می سازد سکنت و وقار بر او نازل می کند در نتیجه پیام آور خدا نزدش می آید و رسول او را به چشم می بیند مثل اشخاص دیدنی."

این چند تا حدیث که خوندم می خواستم جمع بندی عرایض بنده رو راجع به وحی را در احادیث هم داشته باشید. و ابی بصیر یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: "من از امام صادق علیه السلام شنیدم راجع به وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا، توضیح خواستم، امام فرمودند: روح عبارت است از خلقی که در خلائق از جبرئیل و میکائیل(اشاره به فرمایش علامه دارد) و این روح همواره با رسول خدا و ائمه بعد از آن جناب هست و کارش تسدید(یعنی سداد، محکم کردن) و تایید آن حضرات هست." پس ائمه هم روح دارن، روح به معنای این خلقی که کمک می کند و تسدید کننده هست. این روح از عالم ملکوت هست.

اما یکی از مفسرین اهل سنت به نام آلوسی در تفسیر روح المعانی خودش اومده نقد وارد کرده با این نظر(همین روایتی که الان عرض کردم) میگه طبرسی از حضرت ابی جعفر(امام باقر) و ابی عبدالله(امام صادق) در اصطلاح حدیثی ما به این دو بزرگوار صادقین علیهم السلام می گوئیم) که مراد به این روح فرشته ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل(آلوسی داره نقد میکنه) و همواره با رسول خدا بوده و به آسمان صعود نمی کرده. بعد آلوسی میگه این حرف در نهایت قرابت و شگفتی است و احتمال می رود استنداش به این دو امام درست نباشد و سندش هم صحیح نباشد. کلام طبرسی روح یه فرشته ای هست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل و همواره همراه پیغمبر و امام هاست. علامه میگه این آلوسی حرف خودش عجیب هست، چون که اولاً دلیل نیاورده برای اشکال سند، (چون وقتی ما اشکال وارد می کنیم برای حدیث، باید اشکال مستند باشه. باید دلیل و ادله بیاریم که چرا سند غلطه) و اینکه چطور همین آلوسی و بزرگ های اهل سنت همین تسدید و تایید ملائکه رو راجع به بعضی از صحابه تایید می کنند اما راجع به حضرت رسول که معصوم مطلق هست این رو رد می کنند. این هم نظر جناب علامه راجع به نقد روح المعانی بر نظر طبرسی.

در نهج البلاغه اومده، خدای تعالی از روزی که حضرت رسول از شیر گرفته شد بزرگترین فرشته خود را قرین او ساخت. حالا اینجا ممکنه اشکال داشته باشد فرشته منظور همان روح هست چون گفتیم ممکنه روح جدای از فرشته باشد؛ که آن جناب را شب و روز به طریق مکارم و به سوی محاسن عالم سوق دهد.

در دُرُالمنصور از سیوطی از ابونعیم از ابن عساکر از حضرت علی روایت کردن (اینا همه اهل سنت هستن و اومدن از حضرت علی روایت کردن) حضرت علی میگن که "شخصی از رسول خدا پرسید آیا هیچ بتی را پرستیده اید؟ فرمود: خیر. هیچ شراب نوشیده اید؟ فرمود: خیر. ولی من از اولین روز زندگی ام همین مقدار را می دانستم که این عقایدی که مردم دارند کفر است. (اینکه میگییم حضرت علی علیه السلام مولی الموحدين است اشاره به این مطلب دارد) اما اینکه کتاب و ایمان چیست؟ نمی دانستم تا این آیه شریفه مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ... نازل شد." و الی آخر.

ان شا الله جلسه آینده سوره شوری رو جمع بندی کلی می کنیم و میریم سراغ سوره زخرف.

اللهم وجعلنا وجيها بالحسين في الدنيا و الاخرة